

تحلیل عناصر داستانی مثنوی «جمشید و خورشید»

دکتر محسن ذوالفقاری*

یوسف اصغری بایقوت**

چکیده

از آنجا که اغلب مضامین ادبی منظوم سنتی ما - چه مضامین اخلاقی و عرفانی و چه مضامین حماسی و غنایی - در قالب داستان نقل شده؛ پس شایسته است که بدین منظومه‌ها از نظر داستانی نگریت و ساختار و عناصر داستانی آن را مورد بررسی و تحلیل قرار داد. سؤال اصلی تحقیق این است که منظومه‌های گذشته ادب فارسی از حیث اصول داستان‌نویسی از چه ویژگی‌هایی برخوردارند؟ ما با احساس این نیاز بر آن شدیم تا منظومه «جمشید و خورشید» سلمان ساوجی شاعر قرن هشتم را از این منظر مورد مذاقه قرار دهیم؛ لذا برای پاسخ بدین امر ابتدا در مقدمه‌ای کوتاه به معرفی پدیدآورنده اثر و خود اثر پرداخته و ضمن این که روایت و طرح داستان را نقل کرده‌ایم، عناصر داستانی آن را در محورهای چون؛ ویژگی‌های طرح، عناصر موجود در طرح، پیرنگ، شخصیت، زاویه دید، مکالمه، لحن، صحنه و بحران داستان، مورد تحلیل و بررسی قرار داده و نکات ضعف و قوت هر مورد را در مبحث همان عنوان بیان نموده‌ایم. حاصل بررسی‌ها در باب «جمشید و خورشید» نشان می‌دهد که اثر مزبور از طرحی بدیع و در عین حال ساده و قابل باوری برخوردار است. کمیت حوادث طبیعی بر حوادث غیرطبیعی و غیر واقعی غالب است. پیرنگ اثر برگرفته از رویکردهای عدیده است که سرانجام به نقطه اوج اثر یعنی وصال «جمشید و خورشید» منجر می‌شود. پرداخت شخصیت‌های متعدد اثر به صورت مستقیم و اغلب به شیوه توصیف صورت می‌گیرد. شاعر از شخصیت‌های ساده، ایستا و غیر پویا استفاده می‌کند. زاویه دید اثر دانای کل است و از زبان سوم شخص مفرد مطرح می‌گردد. گفتگو در داستان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. تنوع لحن و رعایت تناسب لحن با شخصیت‌ها و صحنه‌ها از خصوصیات دیگر منظومه مزبور است.

واژه‌های کلیدی

مثنوی «جمشید و خورشید»، سلمان ساوجی، عناصر داستان، تحلیل داستان

* دانشیار زبان فارسی دانشگاه اراک.

** دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی.

مقدمه

ملک‌الشعرا خواجه جمال‌الدین سلمان بن خواجه علاء‌الدین محمد ساوجی معروف به «سلمان ساوجی» از شعرای بزرگ، خاصه از قصیده‌سرایان ممتاز ادب فارسی است که ولادت وی در اوایل قرن هشتم در حدود سال (۷۰۹هـ) در شهر ساوه اتفاق افتاده است.^۱ توانایی وی را در قصیده‌سرایی ستوده‌اند چنانکه علامه دهخدا می‌گوید: «سلمان در درجه اول قصیده‌سراست و می‌توان او را از آخرین قصیده‌سرایان معروف ایران پیش از صفویان دانست.»^۲ و دکتر ذبیح‌الله صفا او را خاتم قصیده‌سرایان بزرگ پارس خاصه قصیده‌گویان مداح دانسته است.^۳ سلمان نه تنها در قصیده بلکه در سایر قالب‌های شعر چون: غزل، قطعه، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، رباعی و مثنوی طبع‌آزمایی کرده است و مهارت و استادی خود را در همه این قالب‌ها به خوبی نشان داده است. «او در همه این انواع استاد مسلم بود چنانکه همه ناقدان سخن و سخنوران عهد او و بعد از او بدین حقیقت اقرار داشتند و چه فخری برای او بالاتر از آن که لسان‌الغیب شیراز با آن همه توانایی در سخن و با آن مرتبه از سخن‌شناسی درباره او گوید:

سرآمد فضیلتی زمانه دانی کیست جمال ملت و دین خواجه جهان سلمان

با این حال از میان انواع مختلف شعر که سلمان طبع خود را بدانها آزمود به تصدیق همه اکابر در قصیده تواناتر بود»^۴ البته از موفقیت و مهارت وی در غزل‌سرایی نمی‌توان چشم‌پوشی کرد چراکه «سلمان در غزل از جمله شاعران موفق است. فصاحت گفتار و مضمون‌یابی‌های او در آمیختن افکار عاشقانه و عارفانه در غزل باعث شده که وی در ردیف بهترین غزل‌سرایان قرن هشتم درآید.»^۵ سلمان در مثنوی نیز چیره و تواناست و شاهد بر این مدعا دو اثر وی در این زمینه یعنی «فراقنامه» و «جمشید و خورشید» است. وی در مثنوی گویا می‌خواسته طرحی نو دراندازد و در مثنوی «جمشید و خورشید» با وارد کردن قالب‌های غزل و قطعه و رباعی و

۱- ر.ک. ذبیح‌الله صفا. تاریخ ادبیات در ایران (جلد سوم - بخش دوم). تهران: انتشارات فردوسی، چاپ سوم، ۱۳۶۳، ص ۱۰۰۴ و نیز ر.ک. دولت‌شاه سمرقندی. تذکره‌الشعرا. به همت محمد رضائی. انتشارات پدیده (خاور)، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۱۹۳ - ۱۹۸.

۲- علی‌اکبر دهخدا. لغت‌نامه. ذیل «سلمان ساوجی».

۳- ذبیح‌الله صفا. پیشین، ص ۱۰۱۲.

۴- همان، ص ۱۰۱۱.

۵- همان، ص ۱۰۱۳.

دوبیتی در ضمن و لابه‌لای این مثنوی تا حدودی به هدف خود دست یافته است و حسن کار وی در این طرح نوین این است که «این غزلیات علاوه بر آن که خود مهیج و مؤثر هستند به واسطه تغییر وزن و قافیه، یک‌نواختی مثنوی را جبران می‌کند»^۱ از آثار و اشعار سلمان آنچه در این مقاله مد نظر است همین مثنوی «جمشید و خورشید» وی می‌باشد و درباره این اثر به طور کلی می‌توان گفت که: مثنوی جمشید و خورشید در بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف است که با مناجات و اشعاری در حکمت آفرینش و نعت و معراج پیامبر اکرم (ص) و دعای امیر شیخ اویس ایلکانی آغاز می‌شود. این مثنوی بیش از دو هزار و نهصد بیت دارد^۲ و موضوع آن داستانی است در عشق «جمشید» پسر فغفور چین به «خورشید» دختر قیصر روم و حوادثی که برای جمشید در راه وصول به خورشید اتفاق افتاده و هم‌چنین شرح قهرمانی‌ها و پهلوانی‌های اوست تا بازگشت به چین و نشستن بر تخت سلطنت. سلمان این مثنوی را در جمادی‌الثانی سال (۷۶۳) به نام اویس ایلکانی (۷۵۷ - ۷۷۶ هجری) ساخته است چنان‌که خود شاعر در پایان داستان بدین امر اشاره می‌کند و می‌گوید:

به رسم حضرت سلطان عهد شیخ اویس که عهد سلطنتش باد متصل به دوام
شد این ربیع معانی جمادی‌الثانی سنه ثلاث و ستین و سبع مائه تمام
(آخرین ابیات، ص ۷۵۰)

از آنجا که مضمون این مثنوی در قالب و شکل داستان مطرح شده، پس می‌توان به این مثنوی و نظایر آن - که ادبیات سنتی ما سرشار از چنین منظومه‌های داستانی است - از دید داستانی نگریست و ساختار و عناصر داستانی آن را مورد ارزیابی و بررسی قرار داد. ما در این مقاله بر آن شدیم تا این مثنوی را از زاویه دید عناصر داستانی نگریسته و نکات ضعف و قوت هر عنصر داستانی این منظومه را تحلیل و تبیین کنیم و برای پاسخ بدین امر ابتدا روایت و طرح داستان را ذکر کرده و سپس عناصر داستانی آن را در محورهای چون ویژگی‌های طرح، عناصر موجود در طرح، پیرنگ، شخصیت، زاویه دید، مکالمه، لحن، صحنه و بحران و حوادث تشریح نموده‌ایم.

۱- سلمان ساوجی. کلیات. تصحیح و مقدمه عباسعلی وفایی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ ۱۳۷۶، مقدمه، ص چهل.

۲- ذبیح‌الله صفا. پیشین، ص ۱۰۱۱.

روایت و طرح داستان

جمشید پسر فغفور پادشاه چین، دختری به نام خورشید را در خواب می‌بیند و شیفته وی می‌شود. از مهراب - که بازرگان و جهان‌دیده و نقاش بود - یاری می‌طلبد. مهراب تصویر خورشید دختر قیصر روم را بدو نشان می‌دهد. جمشید به همراه مهراب و با عده‌ای زیادی از غلامان و کنیزان راهی روم می‌شود و پس از پشت سر گذاشتن حوادثی مانند عبور از سرزمین پریان و جنگیدن با اکوان دیو و اژدها وارد روم می‌شود. مهراب و جمشید در لباس بازرگانان به دربار قیصر روم راه می‌یابند و جمشید با خورشید آشنا می‌شود و هر دو شیفته یکدیگر می‌گردند. خورشید به سبب همین دلدادگی به دستور مادرش افسر زندانی می‌شود.

جمشید در فراق خورشید بی‌تاب شده سر به بیابان می‌نهد. مهراب به سراغش می‌آید و بعد از یک ماه او را در کوهی پیدا می‌کند و با خودش به دربار قیصر می‌آورد. قیصر جمشید را وزیر خود قرار می‌دهد. سرانجام خورشید با وساطت مهراب از زندان رهایی می‌یابد و شادی شاه پسر خسروشام به خواستگاری وی می‌آید.

قیصر برای آزمودن شادی شاه، می‌زیاد بدو می‌خوراند ولی پسر خسرو شام از عهده این کار بر نیامده رسوایی به بار می‌آورد و در چوگان بازی با جمشید نیز شادی شاه عاجز می‌آید. جمشید در همان میدان چوگان‌بازی قیصر روم را از چنگ شیر می‌رهاند و شیر را به هلاکت می‌رساند. قیصر از شادی شاه دلسرد شده و جمشید را بر او ترجیح می‌دهد. قیصر برای پذیرفتن شادی شاه به دامادی بهانه می‌آورد و پیشنهادهای سختی را از او مطالبه می‌کند.

شادی شاه به شام باز می‌گردد. افسر از این که مبادا شادی شاه به روم لشکرکشی کند، نگران می‌شود و موضوع را با جمشید در میان می‌گذارد. جمشید از قیصر اجازه می‌خواهد تا کار شام را یکسره کند.

قیصر روم به این امر راضی می‌شود و جمشید با لشکری انبوه راهی شام شده، و لشکر شام را در هم می‌کوبد. جمشید شام را از تصرف مهراب خارج می‌کند و حکومت آن را به نوذر - که از خویشاوندان افسر و قیصر بوده است - می‌سپارد و خود به روم باز می‌گردد و داماد قیصر روم می‌شود. پس از برگزاری مراسم جشن عروسی، جمشید و خورشید به بهانه تفریح در کوه و

دشت رهسپار چین می‌شوند. جمشید به پدر و مادر خود می‌رسد و پدرش فغفور پادشاهی چین را بدو واگذار می‌کند.

ویژگی‌های طرح داستان

طرح داستان ساده و ابداعی است، ولی ابداعی کلیشه‌ای، که در خواننده و مخاطب کشش و لذتی ایجاد نمی‌کند و طرفگی خاصی در داستان دیده نمی‌شود. حوادث داستان در کل طبیعی و باورکردنی است هر چند حوادث غیر واقعی و غیرطبیعی نیز به چشم می‌خورد؛ مانند: دعوت پریان از جمشید به مهمانی و یا جنگ جمشید با اکوان دیو و یا صحبت انواع گل‌ها با جمشید و... . حادثه اصلی داستان وصال جمشید به خورشید است و آن هم به سبب فقدان حوادث جذاب و متنوع، هیجان و احساس قوی ایجاد نمی‌کند و داستان بر یک خط مستقیمی پیش می‌رود و پستی و بلندی و یا نقطه اوجی در آن دیده نمی‌شود.

توصیف و شرح صحنه‌های داستان کاملاً اخلاقی است و جنبه‌های غیر اخلاقی در داستان دیده نمی‌شود و چه بسا در لابه‌لای داستان شاعر در لباس واعظ و حکیم نمایان شده و شخصیت‌ها را با پند حکیمانه خود راهنمایی کرده و دلداری می‌دهد.

نویسنده به مسایل روحی و عاطفی اشخاص داستان توجه چندانی نمی‌کند و بر خلاف آن از توصیف صحنه‌های زایدی مانند وصف مجالس و باغ و... نیز کوتاه نمی‌آید.

عناصر موجود در طرح داستان

داستان دو شخصیت اصلی دارد و آن جمشید و خورشید است.^۱ و بقیه اشخاص جزء شخصیت‌های فرعی محسوب می‌شوند. حادثه اصلی داستان رسیدن جمشید به خورشید است و

۱- این که شخصیت اصلی داستان را دو نفر یعنی «جمشید» و «خورشید» دانستیم؛ خالی از مسامحه نیست، چرا که در حقیقت داستان یک شخصیت اصلی بیشتر ندارد و آن جمشید است و با مطالعه داستان این امر کاملاً روشن می‌گردد که کل داستان بر محور جمشید دور می‌زند و آغاز و انجام داستان نیز به او ختم می‌شود و شما «هر داستان خوبی را بخوانید می‌بینید که یک شخصیت اصلی بیشتر ندارد. حتی مواقعی هم که آکسیون داستان بین دو شخصیت می‌گذرد و هر دو نفوذ زیادی بر داستان اعمال می‌کنند باز هم وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم که نفوذ و اهمیت یکی از این دو بیشتر است.» ابراهیم یونسی. هنر داستان‌نویسی. تهران: نگاه، ۱۳۶۹، ص ۲۶۶.

حوادث فرعی دیگری در داستان مشاهده می‌شود که بعضی از آنها فرعی و زاید می‌نماید چنان‌که حذف آنها خللی به اصل داستان نمی‌رساند مانند: داستان آمدن جمشید در دیر راهب، گفتگوی جمشید با شمع و... . حوادث اصلی داستان مربوط است به دو سرزمین مشخص و مشهور یعنی چین و روم هر چند که در حوادث فرعی پای کشور شام و صحرای حلب هم به میان کشیده می‌شود. زمان وقوع حوادث داستان از نظر تقویمی مشخص نیست و در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند و البته این امر مختص به این داستان نیست بلکه این ویژگی جزء ماهیت داستان‌های سنتی و کلاسیک است، هر چند شاید بتوان با توجه به قراین موجود در داستان از جمله: ارتباط انسان‌ها با پریان و دیوان و وجود مجالس عیش و شراب‌خواری به عنوان یک رسم اجتماعی و... حوادث داستان را اسطوره‌ای و یا حداقل مربوط به قبل از اسلام دانست.

پیرنگ داستان

وقایعی که زیرساخت پیرنگ و روابط علت و معلولی داستان را در خود دارد در رویکردهای زیر قابل ذکر و بررسی است:

دیدن جمشید خورشید را در خواب و شیفته او شدن. - یاری طلبیدن جمشید از مهربابزرگان و نشان دادن مهرباب تصویر «خورشید» دختر قیصر روم را به جمشید. - راهی روم شدن جمشید به همراه مهرباب و پشت سر گذاشتن حوادثی سخت در این سفر - راه یافتن مهرباب و جمشید به دربار قیصر روم در لباس بازرگانان و مقیم شدن آن دو در دربار. - بردن مهرباب کالاهای چینی را به حضور خورشید و سخن به میان آوردن از جمشید در حضور وی. - جویا شدن خورشید، جمشید را از مهرباب. - رفتن جمشید به قصر و اقامتگاه خورشید و عاشق شدن خورشید به وی. - خبر یافتن افسر مادر خورشید از عشق‌ورزی دخترش و زندانی کردن او. - بی‌تابی جمشید از عشق خورشید و سر به بیابان نهادن او. - رفتن مهرباب به دنبال جمشید و یافتن او را بعد از یک ماه در کوهی و آوردنش با خود به دربار قیصر روم. - از مقربان درگاه قیصر واقع شدن آن دو و انتخاب قیصر روم، جمشید را به وزیری. - رهایی خورشید از زندان به وساطت مهرباب و آمدن شادی‌شاه به خواستگاری وی. - آزمودن قیصر، شادی‌شاه را و پیروز نیامدن وی از آزمایش‌ها و هنرنمایی جمشید در مقابل آن بهانه آوردن قیصر از پذیرفتن

شادی شاه به دامادی و مطالبات سنگین از وی خواستن. - بازگشتن شادی شاه به شام و نگران شدن افسر از حمله کردن وی به روم و آگاه ساختن جمشید را از این موضوع. - حمله کردن جمشید به شام و تصرف آن و سپردن حکومت شام به نوذر از خویشاوندان افسر و قیصر. - بازگشت جمشید به روم و داماد قیصر شدن و رسیدن به وصال خورشید. - رهسپار شدن جمشید و خورشید به سوی چین به بهانه تفریح در کوه و دشت. - رسیدن جمشید به پدر و مادرش و سپردن پدر ملک و تخت چین را بدو.

شخصیت پردازی

در تعریف شخصیت گفته‌اند: «شخصیت عبارت است از مجموعه غرایز و تمایلات و صفات و عادات فردی، یعنی مجموعه کیفیات مادی و معنوی و اخلاقی که حاصل عمل مشترک طبیعت اساسی و اختصاصات موروثی و طبیعت اکتسابی است، و در اعمال و رفتار و گفتار و افکار فرد جلوه می‌کند و وی را از دیگر افراد متمایز می‌سازد.»^۱ و ایجاد چنین فردی را در حوزه داستان که تقریباً همچون افراد واقعی نشان داده شود، شخصیت‌پردازی گویند.

شخصیت‌ها را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داده و به اقسام و انواعی مانند: اصلی و فرعی، ارزشی و غیرارزشی، پویایی و ایستایی، قراردادی و قالبی، تمثیلی و نوعی، ساده و بغرنج، ثابت و گسترش‌یابنده و... تقسیم کرده‌اند.^۲ در داستان جمشید و خورشید، شخصیت‌ها در کل ساده، ثابت، ایستا و غیر پویا هستند. یعنی شخصیت‌هایی هستند که در طول داستان هیچ گونه تغییر و تحولی در عادات و خلیقیات و رفتار آنان به وجود نمی‌آید و نیز شخصیت‌های داستان ارزشی هستند و شخصیت‌های غیر ارزشی در داستان دیده نمی‌شود. از طرف دیگر شخصیت‌های اصلی داستان جمشید و خورشیدند.^۳ و شخصیت‌هایی چون مهرباب، افسر، قیصر روم، نازپرورد و شادی شاه شخصیت‌های فرعی دسته اول و شخصیت‌هایی مثل: فغفور، همایون، خاص حاجب، پری رخسار، گلبرگ طری، کتایون، شهناز، شکر، نشاط‌انگیز، بهارافروز، سروبالا، شاهی و مهرج شخصیت‌های فرعی دسته دوم و شخصیت‌هایی مانند سهراب، نوذر، هوشنگ و

1- ابراهیم یونسی. پیشین، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

2- جمال میرصادقی. عناصر داستان. تهران: انتشارات سخن، چاپ پنجم، ص ۸۳ - ۱۱۴.

3- ر.ک. به پانویس صفحه ۹۶ همین مقاله.

فریدون از اشخاص سیاهی لشکر داستان محسوب می‌شوند.

نکته دیگر این که شاعر در پردازش و توصیف شخصیت‌ها به جز فغفور و جمشید و مهرباب و خورشید از توصیف روان‌شناختی بقیه شخصیت‌ها چشم‌پوشی کرده و به توصیف دقیق ویژگی‌های ظاهری و باطنی آنان توجه شایانی نکرده است. به گونه‌ای که حتی اسم و نام پادشاه روم را مشخص نکرده است و آن مقدار توصیفی که از وی در داستان به طور غیر مستقیم می‌بینیم؛ آن نیز مناسب مقام پادشاهی وی نیست چرا که وی طوری توصیف شده که گویا اقتداری از خود نداشته است، لذا نقش و شخصیت همسرش افسر بیشتر از وی در داستان نمود پیدا می‌کند. اوست که کارها را حل و فصل می‌کند بی آن که عکس‌العملی و یا اقدامی از طرف قیصر روم نشان داده شود. شاهد بر این مدعا کافی است که بدانیم افسر است که خورشید را زندانی می‌کند بی آن که قیصر روم خبری از این قضیه داشته باشد و یا در این باره اظهار نظری بکند. نکته دیگر این که نویسنده در اندک توصیفات که درباره شخصیت‌ها آورده از شیوه مستقیم بهره جسته است؛ بدین معنا که شاعر از زبان خودش خصوصیات و ویژگی‌های اشخاص داستان را بازگو می‌کند. مثلاً در توصیف شخصیت جمشید چنین می‌گوید:

چو با تیغ و سنان بودی خطابش	که تابش داشتی غیر از رکابش؟
به روز رزم ره بر چرخ می‌بست	چو تیر از دست او مریخ می‌جست
اگر با وی شدی گردون به میدان	ربودی گوی گردون را به چوگان
چو کلکش بر حریر آغاز تحریر	نهادی، پای دل کردی به زنجیر

(ابیات ۴ تا ۸، ص ۶۰۳)

و یا شخصیت مهرباب را به شیوه مستقیم چنین توصیف می‌کند:

در آن ایام بد بازارگانی	جهان گردیده‌ای بسیار دانی
بسان پسته خندان‌روی و شیرین	زبان چرب و سخن پرمغز و رنگین
بسی همچون صبا پیموده عالم	چو گل لعل و زر آورده فراهم
گهی از شام رفتی سوی سقسین	گهی در روم بودی، گاه در چین
به هر شهری ز هرملکی گذر داشت	ز احوال هر اقلیمی خبر داشت
چنان در نقش‌بندی بود استاد	که می‌زد نقش چین بر آب چون باد

(ابیات ۵ تا ۱۰، ص ۶۱۵)

تحلیل عناصر داستانی مثنوی «جمشید و خورشید» □ ۱۰۱

آن گونه که از اثر برداشت می‌شود ویژگی و صفات ممیزه شخصیت‌ها از قرار زیر است: شخصیت فغفور چین: پادشاهی، مقتدر بودن، دینداری، داورزی، سخاوتمندی و بخشندگی. شخصیت جمشید: شهزادگی، شجاعت، نویسندگی، سخاوتمندی، با حلم و حیا بودن، اهل عیش و عشرت و می‌خوار بودن، شکارگری، مهارت در چوگان‌بازی، خوش‌اندام و خوش‌بینی، هنرمندی، صبوری و عاشقی. شخصیت مهرباب: جهان‌دیده و بسیار دان، سخندان و شیرین‌گفتار، بازرگان، آگاه از احوال هر اقلیم، استاد در نقش‌بندی. شخصیت خورشید: شهزادگی، خوب‌رویی، عاشق‌پیشگی، اهل عیش و عشرت، گستاخی و بی‌پروایی در عشق‌ورزی، وفاداری.

زاویه دید

با یک دید کلی می‌توان گفت که داستان جمشید و خورشید مانند دیگر منظومه‌های سنتی و کلاسیک از زاویه دید سوم شخص یا دانای کل بازگو شده است؛ بدین صورت که کل داستان را خود نویسنده - که از همه مسایل و اسرار موجود در داستان آگاه است - روایت می‌کند. برای مثال کافی است که به چند بیت آغازین داستان نگاهی داشته باشیم آنجا که می‌گوید:

خبر	دادند	داناان	پیشین	که وقتی	پادشاهی	بود	در	چین
زمانه	تابع	حکم	روانش	سلاطین	خاک‌بوس	آستانش		

(ابیات ۱۱ و ۱۲، ص ۶۰۲)

ناگفته نماند که در لابه‌لای داستان از شیوه جریان سیال ذهن نیز در نقل داستان استفاده شده است و غیر از این که می‌توان در این باره به گفتگوی جمشید با شمع اشاره کرد باید قطعات و رباعیات و دوبیتی‌ها و غزلیات فراوانی را که شاعر به بهانه‌های مختلف از زبان شخصیت‌ها بازگو می‌کند از این زمره دانست. از باب مثال می‌توان در این باره به آن قسمت داستان اشاره کرد که جمشید بعد از این که خورشید را در خواب دیده و بیدار شده با خودش به تک‌گویی درونی می‌پردازد و می‌گوید:

گفتم خیال وصلت گفتا به خواب بینی	گفتم مثال رویت گفتا در آب بینی
گفتم به خواب دیدن زلفت چگونه باشد؟	گفتا که خویشان را در پیچ و تاب بینی

(ابیات آخر، ص ۶۰۷ و بیت اول، ص ۶۰۷)

گفتگو در داستان

گفتگو و مکالمه را چنین تعریف کرده‌اند: «صحبتی را که میان دو شخص یا بیشتر رد و بدل می‌شود، یا آزادانه در ذهن شخصیت واحدی در اثر ادبی (داستان، نمایش‌نامه، شعر و...) پیش می‌آید، گفت‌وگو می‌نامند.»^۱

مکالمه و گفتگوی شخصیت‌های داستان جمشید و خورشید، کم و بیش متناسب و هماهنگ با موقعیت‌های اجتماعی آنهاست؛ به عبارتی دیگر گفتگوی شخصیت‌ها بیانگر و تعریف‌کننده پایگاه اجتماعی و تیپ شخصیتی آنهاست. و این مکالمه و گفتگو یا معمولاً میان دو شخصیت اصلی و فرعی دسته اول صورت می‌گیرد و یا به صورت تک‌گویی درونی از زبان یکی از شخصیت‌ها بیان می‌شود. اینک چند شاهد مثال شعری می‌آوریم و تبیین می‌کنیم که چگونه از مکالمه شخصیت‌های داستان می‌توان به تیپ اجتماعی آنان پی برد؛ آن قسمتی از داستان را نقل می‌کنیم که جمشید خواب خورشید را دیده و عاشق وی شده و از مهربان جهان‌دیده یاری می‌طلبد، ولی مهربان به سبب آگاهی از سختی امر نمی‌خواهد به خواسته جمشید پاسخ مثبت دهد و گفتگویی میان آن دو بدین ترتیب صورت می‌گیرد:

تو این رنج مرا گر چاره سازی	ز هر گنجت ببخشم بی‌نیازی
چو مهربان این سخن از شاه بشنید	زمانی در درون خود بیچید
جوابش داد این کاری عظیم است	در این صورت بسی امید و بیم است
ز چین تا روم راهی پس دراز است	همه راهش نشیب اندر فراز است
درین ره بیشه و دریا و کوه است	ز دیو و دد گروه اندر گروه است
ملک را رفتن آنجا خود نشاید	به ننگ نام کاری بر نیاید

(ابیات ۱۳-۱۶، ص ۶۱۸ و ابیات ۱ و ۲، ص ۶۱۹)

در این چند بیت می‌توان هم به شخصیت جمشید پی برد که فردی توانمند است و می‌تواند مانند سایر افراد ثروتمند، مشکل خود را با صرف و هزینه کردن مال و سرمایه حل کند و هم شخصیت مهربان را تصور کرد از این که وی فردی جهان‌دیده و آگاه از احوال اقلیم بوده است و برای مکالمه تک‌گویی درونی می‌توان به گفتگوی جمشید با شمع اشاره کرد که موقعیت و گرفتاری جمشید را در عشق و دلبستگی شدیدش به خورشید به خوبی ترسیم می‌کند آنجا که

۱- جمال میرصادقی. پیشین، ص ۴۶۶.

می‌گوید:

ملک با شمع گفت ای گرم رو، نرم ! من اندر آتشم بر من مشو گرم
نه گفתי رهروان را ره نمایم؟ نه گفתי عاشقان را پیشوایم؟
من عاشق درین شب‌های تنها ز راه افتاده‌ام، راهیم بنما
(بیت آخر ۶۵۱ و ابیات ۱ و ۲، ص ۶۵۲)

نکته‌ای که قابل یادآوری است، آن است که در باب مکالمه و گفتگو در داستان مسایلی مانند: مکشوف ساختن کاراکتر، پیشبرد آکسیون، کاستن از سنگینی کار، وارد کردن حوادث در داستان، ارایه صحنه و دادن اطلاعات لازم به خواننده را مد نظر داشته و از وظایف گفتگو به حساب آورده‌اند.^۱ با تسامح و اغماض از بعضی موارد می‌توان گفت که در داستان جمشید و خورشید، مکالمه شخصیت‌ها کم و بیش آن وظایف را ایفا کرده‌اند.

لحن داستان

«لحن آهنگ بیان نویسنده است و می‌تواند صورت‌های گوناگون به خود بگیرد، خنده‌دار، گریه‌آور، جلف، جدی و طنزآمیز باشد، یا هر لحن دیگری که ممکن است نویسنده برای نوشتن داستانش بیافریند.»^۲ به عبارتی دیگر «لحن طرز برخورد نویسنده نسبت به موضوع و شخصیت‌های داستان است. در حماسه و تراژدی لحن، شکوهمند، فاخر و آهنگین است و در کمدی، لحن ساده و محاوره‌ای است.»^۳ در یک نگاه کلی می‌توان گفت که نویسنده داستان تا حدودی در پرداخت لحن داستان موفق بوده و برای هر کدام از شخصیت‌ها در حوادث مختلف لحن مناسبی را به کار برده است، به عنوان مثال، وقتی جمشید وارد دیر راهب می‌شود و از او سؤالاتی می‌پرسد، لحن راهب و جواب‌هایش متناسب با اندیشه و شخصیت او می‌باشد و داستان، لحنی اخلاقی و عرفانی به خود می‌گیرد:

1- ابراهیم یونسی. پیشین، ص ۱۵۷ و نیز محسن ذوالفقاری. اصول و شیوه‌های نقد ادبی در زبان فارسی. اراک: چاپ و صحافی کتیبه، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۵۱.

2- جمال میرصادقی. پیشین، ص ۵۲۱.

3- همان، ص ۵۲۱.

شد آن خورشید رخ در دیر کیوان ازو پرسید حال چرخ گردان
 جوایش داد گفت احوال گردون نداند کس به جز دانای بی‌چون
 اگر خواهی خلاص از موج دریا چو ما باید کناری جستن از ما
 گهر جویی؟ بیا در ما سفر کن امان خواهی؟ ز بحر ما حذر کن
 دگر پرسید: «ای پیر خردمند مرا اندر تجارت ده یکی پند
 بگو تا مایه خود زین بضاعت چه سازم در جهان؟» گفتا: «قناعت»
 قناعت کن کز آن پابست شد باز که کرد اندر هوای آز پرواز
 از آن سلطان مرغان گشت عتقا که در قاف قناعت کرد مأوا

(ابیات ۱۰ تا ۱۷، ص ۶۳۳)

یا آنجا که جمشید به شام لشکر می‌کشد لحن داستان حماسی می‌شود و از الفاظ ترکیبات بوی حماسی به مشام می‌رسد:

به صحرای حلب بر هم رسیدند دو کوه آهنین لشکر کشیدند
 دو کوه آهنین دو کوه موج یکی جمشید دیگر شاه مهراج
 به هم خوردند باز آن هر دو لشکر سران را رفت بر جای کله سر
 جهان برق یمان از عکس شمشیر فلک را آب می‌شد زهره شیر

(ابیات ۱۹، ۲۰، ۲۱ و ۱، ص ۷۳۲ و ۷۳۳)

اما ایراد عمده‌ای که در این موضوع به نویسنده داستان وارد است، این است که لحن داستانش از نظر زبانی معیوب می‌باشد؛ بدین نحو که او در انتخاب لغات، جملات و تشبیهات بدون رعایت مقتضای حال کلی داستان از عناصر دینی و قرآنی بهره فراوانی جسته که متناسب و هماهنگ با فضا و زمان داستان نیست. به عنوان مثال می‌توان به رفتار جمشید در مقابل پدر و مادرش اشاره کرد که شاعر چنین توصیف کرده است:

گهی دست پدر را بوسه دادی گهی در پای مادر سر نهادی
 ملک جمشید دانا بود و دانست که جنت زیر پای مادران است

(ابیات ۲ و ۳، ص ۶۱۳)

که مصراع دوم بیت اخیر دقیقاً ترجمه حدیث مشهور نبوی است که فرموده‌اند: «الجنة تحت اقدام الامهات.» نکته اینجاست که با توجه به زمان و مکان داستان - که بر می‌آید مربوط به زمان‌های گذشته و حتی قبل از اسلام باشد - چطور این حدیث در آن زمان رایج و مشهور بوده

تحلیل عناصر داستانی مثنوی «جمشید و خورشید» □ ۱۰۵

که می‌توانست جمشید را به این رفتار وادارد. این امر جز این نیست که نویسنده داستان با فکر دینی می‌خواسته داستان اسطوره‌ای بنویسد و آمیختگی این دو امر، بافت داستان را غیر طبیعی کرده است. یا خورشید در نامه‌ای که به جمشید می‌نویسد در بیتی چنین می‌گوید:

مخور انده که اندوهت ز عسر است که در پیش و پس عسری دو یسر است

(بیت ۱۶، ص ۶۹۶)

که بیت ترجمه آیات شریفه ۵ و ۶ سوره شرح است که می‌فرماید: «فان مع العسر یسرا» در اینجا از نظر پرداخت لحن از حیث تطابق با زمان و مکان داستان همخوانی ندارد از سویی چنین اندیشه‌ای با شخصیت داستان یعنی خورشید که دختری عاشق و اهل عیش و طرب است سازگاری ندارد، زیرا در اینجا به عنوان یک فرد حکیم و اهل خرد ظاهر شده است که با توجه به صفات و روحیاتی که از وی سراغ داریم، درست پرداخت نشده است. و مثال آخر این که شاعر سفر جمشید را در دریا با توجه به مضامین قرآنی چنین به تصویر می‌کشد:

به کشتی‌ها درون ملاح می‌خواند که بسم الله مجری‌ها و می‌راند

(بیت ۱۰، ص ۶۳۴)

که مصراع دوم مأخوذ است از آیه ۴۱ سوره هود، آنجا که می‌فرماید: «و قال اركبوا فيها بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم» و بگذریم از واژه‌های و ترکیبات و تشبیهات و اسامی اشخاص دینی و قرآنی که به وفور در داستان جمشید و خورشید مشاهده می‌شود.

صحنه‌پردازی داستان

در تعریف صحنه گفته‌اند: «زمان و مکانی را که در آن عمل داستانی صورت می‌گیرد.» و «انتخاب درست مکان وقوع داستان به حقیقت‌مانندی آن کمک می‌کند.»^۱ در باب داستان جمشید و خورشید باید گفت: مکان‌های اصلی داستان که مربوط به چین و روم می‌باشد توصیف نشده‌اند و فقط به ذکر این که جمشید فرزند فغفور چین و خورشید دختر قیصر روم است، بسنده شده است. و همین امر در مورد شام و صحرای حلب که از مکان‌های فرعی داستان است،

۱- جمال میرصادقی؛ میمنت میرصادقی. واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی. تهران: کتاب مهناز، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۹۲.

صادق می‌باشد. موضوع داستان در بردارنده دلدادگی جمشید به خورشید است و تمامی شخصیت‌های داستان اعم از اصلی و فرعی درباری و یا منسوب به دربارند و نوعاً زندگی و اندیشه درباری دارند و از این حیث فضا و صحنه‌های داستان تا حدودی بیانگر و تعریف‌کننده شخصیت آنهاست و به عبارتی صحنه و فضای داستان با موقعیت و پایگاه اجتماعی اشخاص سازگاری و تناسب دارد، صحنه‌هایی از قبیل: پرداختن به عیش و نوش، زرشکی و ولخرجی‌ها و وجود مطربان و مغنیان و... هر چند از نظر صحنه‌پردازی، داستان خالی از عیب و ایراد هم به نظر نمی‌رسد و این عیب بیشتر ناظر به عدم همخوانی رفتار شخصیت‌ها با موقعیت و جایگاه آنهاست؛ مثلاً از سطوت و اقتدار پادشاه روم خبری نیست؛ گویا کارها را به دست همسرش سپرده و افسر است که می‌برد و می‌دوزد بدون این که پادشاه را در این حوادث خبری و یا دخالتی باشد و به یک کلام می‌توان گفت که گویی در داستان جایگاه و شخصیت قیصر روم و همسرش جابه‌جا شده است.

از نظر زمانی هم وقوع حادثه داستان را نمی‌توان مشخص کرد و خود نویسنده هم به توصیف و تحلیل زمان وقوع حادثه نپرداخته است و دلیل این امر آن است که داستان جمشید و خورشید ابداعی و ساختگی است و مسلماً است چیزی که ساختگی باشد نمی‌توان بر آن زمان مشخصی قایل شد که با تقویم زمانی و تاریخی موافق باشد و دلیل بر ساختگی بودن داستان همین قدر کافی است که بدانیم داستان با آن که در سرزمین‌های چین و روم اتفاق افتاده ولی اسامی تمامی شخصیت‌های داستان ایرانی و اندیشه حاکم بر فضای داستان نیز اندیشه ایرانی و اسلامی است. البته از روی برخی فراین و نشانه‌های موجود در داستان از جمله اعتقاد به ارتباط انسان با پریان و جنیان - که ریشه در اندیشه‌های کهن دارد - برپایی مراسم بزم و شراب‌خواری به عنوان یک رسم پذیرفته شده و ازدواج بدون عقد نکاح و... می‌توان بر آن بود که شاعر در ذهن خودش زمان حوادث داستان را به دوره‌های کهن و یا حداقل به دوره قبل از اسلام منسوب و مربوط می‌دانسته است.

بررسی بحران و حوادث داستان

داستان جمشید و خورشید در کل یک بحران و حادثه اصلی دارد و آن وصال عاشق است.

تحلیل عناصر داستانی مثنوی «جمشید و خورشید» □ ۱۰۷

گرچه عاشق شدن جمشید به خورشید و شرح و توصیف این دلدادگی نسبت به همدیگر و مراحل کلیشه‌ای رسیدن این دو دلداده به یکدیگر بحران‌های فراوانی را در پی دارد. از آنجا که نطفه این داستان در خواب منعقد می‌شود، داستان شکل و بافت قصه‌های قدیمی را پیدا می‌کند که فاقد طرح محکم و حوادث جذابی است؛ بدین شکل که نقل داستان بر روی یک خط مستقیمی پیش می‌رود که نه تنوعی خاص در آن به چشم می‌خورد و نه پستی و بلندی در داستان مشاهده می‌گردد و از آنجا که حوادثی مانند: پیمودن عاشق مراحل سخت و دشوار را برای رسیدن به معشوق و یا ظهور خواستگار جدید از معشوق در مقابل عاشق و...، کلیشه‌ای و تکراری است؛ شور و هیجان و یا ترس و دهشتی در مخاطب بر نمی‌انگیزد و چنگی به دل نمی‌زند. از نکات سست و غیر جذاب داستان این است که گویی کل حوادث و شخصیت‌های داستان دست به دست هم داده تا این دو عاشق و معشوق را به هم برسانند و در داستان نقطه گرهی و به عبارت ساده تلنگری دیده نمی‌شود تا به داستان تازگی و جذابیت ببخشد. به همین سبب است که می‌بینیم قیصر روم به آسانی مهرباب و جمشید را به قصر می‌خواند و برای آن دو در قصر حجره‌ای آماده می‌کند و همین‌طور مهرباب با هیچ محدودیتی به اقامتگاه خورشید می‌رود و او را با جمشید آشنا می‌سازد و نیز قیصر روم بدون هیچ معیار و ارزیابی‌ای جمشید را وزیر خود قرار می‌دهد. و یا افسر مادر خورشید بر سر این دلدادگی خورشید را زندانی می‌کند در حالی که نسبت به جمشید نه تنها عکس‌العملی نشان داده نمی‌شود بلکه جالب و مضحک آن است که جمشید در همان دوران زندانی شدن خورشید وزیر قیصر روم می‌شود.

یا اگر نقطه اوج داستان را زمانی بدانیم که مهرباب از افسر می‌خواهد تا خورشید را آزاد کند و همسری لایق برای وی انتخاب کند افسر در جواب مهرباب خبر از نامزدی خورشید به شادی‌شاه می‌دهد، ظاهراً اینجاست که نویسنده توانسته نقطه گرهی در داستان بیافریند و بدین وسیله در خواننده و مخاطب هیجان و احساس ترس و دهشتی به وجود آورد؛ ولی وقتی خواننده بدون وقفه جواب افسر را مبنی بر عدم رضایتش به دامادی شادی‌شاه و سخن از جمشید به میان آوردن او را می‌شنود، آن هیجان و دهشت کاذبی که در وی ایجاد شده بود به زودی فروکش می‌کند.

البته از نظر رعایت نظم بحران‌ها، نویسنده، موفق به نظر می‌رسد هر چند که در لابه‌لای

داستان حوادثی هم دیده می‌شود که حذف آنها خللی به اصل و ساختار داستان نمی‌رساند مانند: آمدن جمشید در دیر راهب، گفتگوی جمشید با شمع و باز گفتن خورشید از احوال جمشید به کتابیون و

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه. چاپ تهران، سال ۱۳۲۵ - ۱۳۵۸.
- ۳- ذوالفقاری، محسن. اصول و شیوه‌های نقد ادبی در زبان فارسی. اراک: چاپ و صحافی کتیبه، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۴- ساوجی، سلمان. کلیات. تصحیح و مقدمه عباسعلی وفایی. سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- ۵- سمرقندی، دولت‌شاه. تذکره الشعراء. به همت محمد رضانی. انتشارات پدیده (خاور)، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
- ۶- صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران (جلد سوم - بخش دوم). تهران: انتشارات فردوسی، چاپ سوم، ۱۳۶۶.
- ۷- میرصادقی، جمال. عناصر داستان. انتشارات سخن، چاپ پنجم، ۱۳۸۵.
- ۸- میرصادقی، جمال؛ میرصادقی، میمنت. واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی. تهران: کتاب مهناز، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۹- یونسی، ابراهیم. هنر داستان‌نویسی. تهران: نگاه، ۱۳۶۹.

Archive of SID